

۲۰۰۸ / ۵ / ۲۰

کانديدای اکادميسين سيستانى

## چگونه امير دوست محمدخان بر سر پشاور سلطنت کابل را از دست داد و آواره بلخ و بخارا شد؟



امير دوست محمدخان معروف به امير کبير  
امارت از ۱۸۲۶ - ۱۸۳۹، ۱۸۴۳ - ۱۸۶۳ م

### مقدمه:

مطالعه و بررسی زندگی امیر دوست محمدخان، به عنوان کسی که تقریباً چهل سال در سرنوشت سیاسی افغانستان نقش موثر داشته، و یکی از فعال ترین و متشبه ترین برادران بارکزائی بعد از وزیرفتح خان بشمار میرفت، هنوز هم دلچسپ و از برخی جهات آموزنده است. زندگی امیر دوست محمدخان، با در نظر داشت سطح آگاهی عمومی جامعه و اطلاعات او از جهان سیاست و اوضاع داخلی و خارجی کشور، زندگی یک شخصیت قابل توجه است که در موارد بسیاری از زندگی سیاسی اکثریت رهبرانیکه از امیر دوست محمدخان تا حامد کرزی برای این کشور حکومت کرده اند (به استثنای اعلیحضرت امان الله خان و داودخان) ویژه گیها و برآز ننگیهای خاص خود را دارد. امیر کبیر با وجود شکست ها و پیروزیهای متواتر، هرگز دست از تلاش به آنچه میخواست بدان برسد، نگرفت و با اینکه بزرگترین گناه او تسلیم شدنش به انگلیسها است، ولی فراموش نکنیم که او خودش را به دشمن تسلیم کرده نه کشور را چون شاه شجاع و شاه شجاع های بعدی که علاوه بر تسلیم کردن خویشتن، افغانستان را هم به دشمنان میهن تسلیم کردند. امیر اگر چه با از دست دادن سلطنتش موفق به الحاق پشاور به افغانستان نگردید، ولی بعد از تحمل مرارت های زندان شاه بخارا و فرار از آن زندان و برگشت به وطن و تبعید از میهن به هندوستان و بازگشت از هند، سرانجام قبل از آنکه چشم از جهان ببوشد، توفیق یافت کشور چند پارچه افغانستان را وحدت سیاسی ببخشد و در چارچوب جغرافیای موجوده تثبیت کند که امروز به نام افغانستان در نقشه سیاسی جهان جای را اشغال کرده است. امیر دوست محمدخان کشوری را از خود بجای گذاشت که دستان مغرض و مداخله گر روس و انگلیس در سراسر قرن ۱۹، برای بلعیدن و نابود کردنش فعالانه دراز بود، اما او با امکانات محدود مالی و اقتصادی و سیاسی خود توانست این کشور را از نابودی نجات بدهد و ما را در میان ملل جهان صاحب هویت ملی و سیاسی بسازد. بدین لحاظ مطالعه سرگذشت وی هنوز هم آموزنده و ضروری است.

\* \* \*

تعداد صفحات: 1 از 8

افغان جرمن آنلاين شما را صميمانه به همکاري دعوت می نمايد. لطفاً به آدرس ذيل با ما تماس بگيريد

[maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

**قتل وزیرفتح خان و زوال سلطنت سدوزانی:**

کورساختن فرزند رشید وطن وزیرفتح خان بعد از عقب زدن قشون فارس در هرات بوسیله شاهزاده بی عقل و حسود کامران و سپس قتل وحشیانه او توسط شاه محمود سدوزانی در ۱۸۱۸ در سیداباد وردک، نه تنها برادران وزیر را برای انتقامگیری از شاه محمود و شاهزاده به طغیان آورد، بلکه چنان آتشی را در بخش های مهم کشور، از قندهار تا کابل و از کابل تا پشاور و از پشاور تا کشمیر مشتعل ساخت که امپراتوری سدوزانی را نیز در شعله های خود سوخت.

وزیرفتح خان، یکی از رجال مدبر و هوشیار و شجاع وطن بود که همچون پدر خود سردار پاینده خان در قوام دولت سدوزانی از هیچگونه فداکاری و از خود گذری دریغ نوریذ. با وجودیکه بر اثر اشتباه زمانشاه، سردار پاینده خان به قتل رسید، و نزدیک بود شیرازه سلطنت سدوزانی بر اثر قیام برادران بارکزائی از هم بپاشد، ولی بر اثر کردانی و درایت وزیرفتح خان، یک بار دیگر زمینه همکاری و رفاقت و مملکت داری در شاهراه مستقیم خویش قرار گرفت و در سرتاسر قلمرو امپراتوری سدوزانی امنیت و ثبات قدرت مرکزی برقرار شد، ولی افسوس که بر اثر اشتباه مکرر در مکرر، شاه و شاهزاده حسود (شاه محمود و کامران) که به کور کردن و قتل فجیعانه وزیرفتح خان منجر شد، نه تنها سبب زوال سلطنت سدوزانی گردید، بلکه امپراتوری سدوزانی نیز تکه تکه گردید و دشمنان در کمین نشسته (سیکها و بعد انگلیسها)، قسمت هایی از آن را برای خود جدا کردند.

سردار محمدعظیم خان (برادر عینی وزیرفتح خان) حکمران کشمیر با اطلاع از این فاجعه، سردار دوست محمدخان را در رأس سپاهی بسوی کابل فرستاد و خود پس از تنظیم امور کشمیر به تعقیب او حرکت کرد. سردار دوست محمدخان چون تیر خود را از کشمیر به کابل رسانید و اولین کارش، انتقام کشی از عطا محمدخان بامیزائی بود. عطا محمدخان سر لشکر شهزاده جهانگیر نواسه شاه محمود بود که بعد از کور کردن وزیر برای رفع خطر برادران بارکزائی در رأس سپاهی به کابل آمده بود تا آنها را تارومار کند. مگر او بزودی در دام دوست محمدخان افتاد و از نعمت بینائی محروم گشت. سپس سردار دوست محمدخان بالا حصار را در محاصره کشید تا جهانگیر مجبور به فرار جانب غزنی شد و قلعه بالا حصار در تصرف سردار دوست محمدخان قرار گرفت. بزودی شاه محمود و شهزاده کامران با لشکری که از قندهار بسوی کابل پیش می آمدند، در هندکی (چهلستون) کابل موضع گرفتند. اما شاه و شاهزاده در برابر انتریک های جنگی سردار دوست محمدخان چنان شکست خوردند که حتی یک مرمی از جانب سردار دوست محمدخان بسوی آنها فیر نشده بود. سردار دوست محمدخان، نامه بی هایی از جانب سرداران لشکر شاه جعل کرد و نامه دیگری به امضای عطا محمدخان که از معتمدان شاه محمود بود، عنوانی برادر عطا محمد که در لشکر شاه محمود بود، نوشت که در آن به برادر خود گوشزد کرده بود: تمام سران لشکر شاه در خفا به سردار دوست محمدخان نامه نوشته اند و وفاداری خود را به وی ابراز داشته و گفته اند همینکه جنگ آغاز گردد، آنها به صف دوست محمدخان ایستاده شده و شاه را دست بسته تحویل دوست محمدخان خواهند داد. سردار این نامه را توسط یکی از افراد متعمد خود در تاریکی شب از راهی به جبهه شاه محمود فرستاد که توسط پهره داران شاه دستگیر گردید و نزد شهزاده برده شد. حامل پیام نامه ها را به شهزاده داد و وقتی شهزاده از محتوی نامه هامطلع شد، فوراً آنها را به پدر خود نشان داد و شاه با شنیدن محتوای این پیامها چنان وارخطا شد که فوراً با شهزاده بر اسپان خود نشستند و خموشانه بسوی قندهار فرار کردند. ولی در قلات از زبان گل محمد والی قندهار مطلع گردیدند که قندهار هم به تصرف برادران وزیر در آمده است، پس آنها از طریق دهرآود به هرات رفتند و حکومت آنجا را از دست حاجی فیروزالدین بدست آوردند. (۱)

دوست محمدخان در کابل شهزاده سلطانعلی، گمنام ترین پسر تیمورشاه را به پادشاهی برداشت و خود به صفت وزیر او قدرت را در دست گرفت. از طرف دیگر سردار محمدعظیم خان از کشمیر در راه کابل پسر دیگر تیمورشاه، شهزاده ایوب را به پادشاهی برگزیده وارد کابل شد و سردار دوست محمدخان را وادار ساخت از ادعای وزارت صرف نظر نموده بحکومت غزنی قناعت کند و خود به حیث وزیر ایوب شاه قدرت را در دست گرفت.

**از دست رفتن ملتان و کشمیر و پشاور:**

رنجیت سینگ زمامدار پنجاب که قسمت بزرگ ولایت مذکور را در تحت تسلط خود داشت، در صدد بود تا متصرفات خود را در سمت افغانستان توسعه دهد، اما تا وقتی که وزیر فتح خان زنده بود، رنجیت نمی توانست به تطبیق نقشه هایش موفق گردد، اما بعد از کور شدن وزیر و قیام برادرانش برای انتقام گیری از شاه محمود سدوزانی و هرج و مرجی که در اوضاع داخلی رونما گردید، رنجیت سینگ از این وضع استفاده نموده در همان سال ۱۸۱۸ بر ملتان حمله نمود. مظفرخان حاکم افغانی مدت دوماه در قلعه ملتان به مقاومت پرداخت و عاقبت الامر خود او و پسرانش به قتل رسیدند و شهر ملتان بدست سیکها افتاد. بعد از فتح ملتان رنجیت سینگ چشم به پشاور داشت و بنابراین او که قبلاً قلعه خیرآباد را در سمت غربی روخانه سند بدست آورده بود، بر پشاور لشکر کشید. سردار یار محمدخان، حاکم پشاور در برابر لشکر انبوه رنجیت تاب

نیاورده به قبایل یوسفزائی پناه بر دوشاور بدست رنجیت افتاد. وی اداره پشاور را به یکنفر افغان سپرد و خود به پنجاب بازگشت پس از مراجعت وی یارمحمدخان دوباره پشاور را متصرف شد. سال بعد (۱۸۱۹) رنجیت سینگ بر کشمیر لشکر کشید و آن ولایت را از دست نواب جبارخان بیرون کرد. دوسال بعد (۱۸۲۱) دیره غازیخان را از دست نواب زمانخان و سپس دیره اسماعیل خان را نیز متصرف گردید. به اینصورت ظرف دوسه سال بعد از قتل وزیرفتح خان، تمام متصرفات دولت سدوزائی در ماورای دریای سندبه دولت نو تاسیس سیکها در پنجاب تعلق گرفت. (۲)

### جهاد سردار عظیم خان بخاطر استرداد پشاور:

در سال ۱۸۲۲ سردار محمدعظیم خان برای مقابله با سیکها به پشاور رفت، اما حوادث داخلی او را مجبور ساخت بسرعت بکابل مراجعه کند. رنجیت سینگ با شنیدن این خبر، بسوی پشاور حرکت کرد و یارمحمدخان را تهدید نمود که باید مالیات آن شهر را به او بپردازد. سردار یارمحمدخان چند رأس اسب اعلی به او پیشکش کرد و رنجیت آن تحفه را قبول نموده از پیشرفت بسوی پشاور صرف نظر کرد و دوباره به پنجاب برگشت. اما سردار محمدعظیم خان از پیشکش دادن یارمحمدخان به رنجیت سینگ که، دشمن درجه یک افغانستان شناخته میشد، به خشم آمده دوباره به پشاور لشکر کشید و یارمحمدخان از ترس او به دره سوات نزد یوسفزائی پناه برد.

سردار محمدعظیم خان در بهار ۱۸۲۳ برای مقابله با سیکها ندای جهاد در داد و مردم بسیاری از قبایلیان زیر پرچم او جمع شدند. رنجیت سینگ هم با قوای منظم خود که توسط صاحب منصبان اروپائی تربیه شده بود از رودخانه سند عبور نمود. قوای افغانی توسط رودخانه کابل بدوحصه تقسیم شده بود. قبایلیان که تعدادشان تقریباً به بیست هزار نفر میرسید به قیادت سید اکبر پاچا از احفاد پیر بابا (سیدعلی ترمذی) در شمال رودخانه سنگر گرفته بودند و قوای دولتی بسرکردگی سردار محمدعظیم خان و برادرانش در جنوب رودخانه در نزدیک نوشهره، موضع داشتند. رنجیت سینگ قبایلیان را مورد حمله قرار داد و جنگ شدیدی بین طرفین در گرفت، اما سردار محمدعظیم خان و نیروهای نظامی او بجای آنکه از رودخانه عبور کرده به کمک قبایلیان بشتابند، بحیث نظاره گر صحنه جنگ باقی ماندند و از جا نجیبند. قبایلیان با وصف شجاعت بی نظیر در جنگ تعداد زیادی از آنها به قتل رسیدند و سرانجام از لشکر رنجیت سینگ شکست خوردند. آنگاه محمدعظیم خان واردوی او بدون آنکه سهمی در جنگ گرفته باشند، بطرف پشاور و از آنجا بسوی کابل عقب نشستند. (۳)

علت این حرکت عجیب سردار محمدعظیم خان، اطلاع غلطی بود که برادرش سردار یارمحمدخان به وی داد که قشون رنجیت بالای خزانه سردار در قلعه مچینی ریخته است. لذا سردار بخاطر حفظ خزینه که همیشه آنرا با خود انتقال میداد، از شرکت در جنگ خود داری کرد. سردار عظیم خان در راه بازگشت از پشاور به کابل در راه مریض شد و به عمر ۳۸ سالگی وفات نمود و پسرش حبیب الله که جوانی بی باک و عیاشی بود جانشین او شد. به هرحال این جنگ سرنوشت پشاور را تعیین نمود و رنجیت با سرعت پشاور و اشنغر را مسخر کرد و حکومت آنجا را به سرداران پشاور یارمحمد خان و سلطان محمدخان داد. (۴)

### رقابت برادران بر سر سلطنت کابل:

انتشار خبر مرگ سردار عظیم خان و جانشین شدن پسر عیاش و نیمه دیوانه اش یکطرف شهزاده اسماعیل پسر ایوب شاه، را به از میان بردن سردار حبیب الله غرض تصاحب خزینه اش و از جانب دیگر سرداران بارکزائی را به طمع دست یافتن بر پایتخت و اندوخته سردار عظیم خان به حرکت آورد. ابتدا سردار پردلخان و بعد از وی و سردار دوست محمدخان و سردار سلطان محمد و سردار یارمحمدخان خود را به کابل رساندند.

با رسیدن پردلخان گلیم آخرین پادشاه سدوزائی ایوب شاه از کابل جمع شد. پردلخان به دیدار ایوبشاه رفت و بعد از یک برخورد سریع پسر ایوبشاه اسماعیل به قتل رسید و خودش از حکومت کابل خلع و زندانی و حبیب الله بسررداری کابل گماشته شد و خود عازم قندهار گردید. سردار حبیب الله اشخاص باسوخ مثل نواب جبارخان و امین الله خان لوگری را از دستگاه حکومتی خود بدور ساخت و به عیاشی های خود ادامه داد.

در این وقت سردار دوست محمدخان در نظر داشت تا هم ثروت و هم اقتدار کابل هر دو را تصاحب کند. بنابراین در حالی که در ظاهر به یکدیگر احترام میکردند، ولی در باطن هریکی در امحای دیگری سعی مینمودند و به دفعات در میدان جنگ باهم مقابل شدند تا اینکه بر طرفداران سردار دوست محمدخان افزوده شد و نواب جبارخان و امین الله خان لوگری هم با او همدست شدند و در موقعی که غلیه دوست محمدخان بر رقیبش حتمی می نمود، بر اثر التجای سردار اکرم خان برادر حبیب الله خان، بار دیگر پردلخان از قندهار روی صحنه واقعات کابل ظاهر شد، ولی بدون اینکه قضایا رنگ حلی بخود بگیرد، بقندهار برگشت و سردار دوست محمدخان و حبیب الله خان کماکان مشغول پیکار گرم و سرد بودند تا اینکه سردار

شیردلخان به کابل رسید. شیردلخان نسبت به پردلخان جدی تر و در حل قضایا مصمم تر بود و با اقدامات فوری میخواست عملیات ونقشه های هردو طرف راخنئی سازد و حکومت کابل را در دست گیرد. چنانکه گرفت وخواست حبیب الله را بآدمی لوگر از صحنه کابل دور و سردار دوست محمدخان را با دادن حکومت غزنی وکوهستان و میدان و اعطای پول آرام سازد، وآنگاه با تشکیل مجالس و آغاز مذاکرات مصلحت جویانه طرحی ریزد که برادران بارکزائی با داشتن حوزه های حکومتی و جاگیر (تیول) در مقابل حملات خارجی متحد باشند، ولی این نقشه ها رنگ عملی به خود نگرفت و میان او و سردار دوست محمدخان مدتی در پیرامون بالا حصار کابل و شاه شهید و بیینی نیزار و تپه مرغان جنگ در گرفت. در حالی که طرفداران طرفین گرم نزاع بودند، برادران درخیمه نواب زمانخان جمع شده و بعد از مذاکرات طولانی فیصله کار به نواب صمدخان سپرده شد و او شیردلخان را به ریاست برادران بارکزائی پیشنهاد و پذیرفت و جاگیر سایر برادران حسب ذیل تعیین گردید:

شهر و ولایت کابل به سردار یار محمدخان و سردار سلطان محمدخان از جمله برادران پشاور، کوهستان به سردار دوست محمدخان، غزنی به سردار امیر محمدخان، لغمان به نواب جبارخان، دیره جات به نواب اسدخان، جلال آباد به نواب زمانخان، قندهار به برادران قندهاری و ولایت سند به سردار رحمدلخان، ولوگر و توابع آن به سردار حبیب الله خان و برادرش اکرم خان پسران سردار محمدعظیم خان تعلق گرفت. (۵)

بعد از این فیصله سردار شیردلخان به قندهار رفت و سردار یار محمدخان به حکومت کابل باقی ماند. متعاقباً در اثر فوت سردار عطا محمدخان حاکم پشاور، سردار یار محمدخان حکومت پشاور و سردار سلطان محمدخان حکومت کابل را در دست گرفتند. در این فرصت سندیها باز بنای شورش را گذاشتند. اول سردار رحمدلخان و به تعقیب او سردار شیردلخان بدان صوب حرکت کردند، ولی پیش از اینکه سردار شیردلخان به سند برسد، برادرش حکومت آنجا را به نایب سلطان خان بن الله دادخان افغان سپرده وضع را آرام ساخت. شیردلخان در راه مراجعت به قندهار در محرم سال ۱۲۴۲ = ۱۸۲۶م، فوت کرد. وفات سردار شیردلخان اوضاع سند و کابل هردو را برهم زد. در علاقه اولی سندیها حاکم افغانی را طرد و خود را مستقل اعلام کردند، و در کابل سردار دوست محمدخان به کمک قزلباشان که قوم مادری او بودند سردار سلطان محمدخان را وادار به خروج از دروازه شرقی بالا حصار کردند و سردار دوست محمدخان از دروازه غربی داخل بالا حصار و قدرت را متصرف شد. (۶)

اکنون که موازنه قدرت برادران در مرکز برهم خورده بود، دوست محمدخان برادران را فراخواند تا بار دیگر برای تقسیم حوزه های قدرت خود مجلس کنند و میثاقی به امضا رسانند. این مجلس دایر شد و بر طبق میثاقی که بتاریخ عشر اول شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۴۲ هجری قمری = ۱۸۲۶م، تحریر یافته، نواب صمدخان به حیث بزرگ برادران برگزیده شد و حوزه های حاکمیت شان چنین تعیین گردید: کوهات و وانکو و توابع آن به نواب عبدالصمدخان، پشاور و هشنغر و خالصجات و متعلقات آنجا به سردار یار محمدخان و برادرانش و کابل و کوه دامن و خالصجات و توابع آن به سردار دوست محمدخان و برادرش سردار امیر محمدخان و مالیات طایفه غلجائی [اطراف کابل تا لغمان] به نواب جبار خان و حکومت لوگر و چرخ و میدان و غوربند به سردار حبیب الله خان و برادرش سردار محمد اکرم خان و قندهار به برادران قندهاری تعلق داشته باشد. و چون عواید پشاور کم بود بر ذمه سردار دوست محمدخان گذاشته شد تا مبلغ یک صد هزار روپیه از عواید کابل سالانه به سردار یار محمدخان بدهد. (۷)

بدینسان امیر دوست محمدخان، از سال ۱۸۱۸ تا ۱۸۲۶ میلادی به تدریج مقام و موقعیت خود را در کابل و اطراف آن چنان تقویت کرد که زمینه را برای امارت خود آماده نمود.

در غرب کشور، در هرات شهزاده کامران سدوزائی و وزیر مقتدرش، یار محمدخان الکوژائی حکومت داشتند. در شمال هندوکش میر مراد بیگ اوزبک از قندز بر ساحه وسیعی حکمرانی میکرد. او توسط پسر خود شاه مرادخان بر بدخشان و تالقان و ذریعه برادرش محمود بیگ بر برخی نقاط شمال غربی چون فاریاب و جوزجان (میمنه) حکومت میکرد. (۸) البته قابل ذکر است که جلال آباد در تیول نواب زمانخان داده شد و بعدها سردار دوست محمدخان غزنی و جلال آباد را هم به جاگیرش ضم نمود و به اینصورت با دست یابی بر مرکز قدرت بر سایر برادران دست بالاتری پیدا کرد.

### اوضاع سلطنت کابل :

در دوره اول امارت امیر دوست محمدخان (۱۸۲۶ - ۱۸۳۹) قلمرو سلطنت کابل از هندوکش تا غزنی و زرمات و از بامیان تا کوه های خیبر و سعت داشت. در این قلمرو کوچک پسران امیر حکومت مینمودند.

مقامات عمده دولتی در سلطنت کابل به افرادی از خاندان درانی یا کسانی که وفاداری و صداقت خود را به امیر به اثبات رسانده بودند (گرچه از خاندان درانی نبودند) تعلق داشت. مثلاً امور وزارت به میرزا عبدالسمیع خان و اداره امور مالی به سید حسین خان مستوفی و در دوره دوم هردو وظیفه به میرزا عبدالرزاق خان مستوفی تفویض شده بود، در حالی که میرزا عبدالسمیع خان دبیر حیثیت منشی کل را داشت. وظیفه قوماندانی اردوی را غلام احمدخان پولپزائی به عهده

داشت، پردلخان و شیردلخان از احفاد یاسینخان بارکزائی، وظیفه شاغاسی (وزیردربار) و امور قضا را قاضی عبدالرحمن خان (خان علوم) بارکزائی به عهده داشتند. (۹)

عایدات سلطنت کابل سالانه به دو نیم میلیون روپیه میرسید. غبار میگوید که: عواید سردار دوست محمدخان از قلمرو حاکمیتش سالانه به یک میلیون و هشتصد هزار روپیه میرسید (از آنجمله ۲۵۰ هزار روپیه از کابل بود). دوست محمدخان بعداً پنجاه هزار روپیه دیگر بر مالیات کابل افزود که بر اثر فشار آن تجار یهود و ارمنی مجبور به ترک کابل شدند. عواید قندهار سالانه یک میلیون روپیه میشد که بین برادران قندهاری تقسیم میگردد. پشاور مالیات بسیار کم داشت و از آنجمله سالانه مقداری برنج و صد راس اسب به دولت سیک می پرداخت. حکومت پشاور بعد از مرگ سردار عطا محمدخان به سردار یار محمدخان و بعد از کشته شدن او به سردار سلطان محمدخان تعلق گرفت. این سردار بعداً اطاعت رنجیت را اختیار کرد و یک پسر خود را بحیث گروگان در دربار رنجیت سینگ گذاشت. (۱۰)

اما موهن لال، منشی برنس که در سالهای ۱۸۳۹-۱۸۴۲ با قشون متجاوز انگلیس در کابل بوده است، مینویسد: "پیرامون عایدات کابل تصورات و محاسبات متعدد وجود دارد که یکی از دیگری متفاوت میباشد. معلومات شخص خودم در باره عایدات کابل مبتنی بر دیوان محاسبات سیدحسین، مستوفی المملک امیر دوست محمدخان و دیوان میتا Mithal از یک طرف و دیوانهای بیربل Birbal و دیارام Dayaram از جانب دیگر میباشد. مراجع فوق الذکر از نظر مجموع عایدات توافق نداشته هر کدام عدد مختلف ارائه میدارند، اما ارتباط سیدحسین با وزیر امیر دلیل واضح است که او مبالغ هنگفت را بدون آنکه در جمله عواید دولت شامل گردد به جیب خود می اندازد، لیکن دیوانهای اخیر الذکر حقایق را ارائه میدارند. بنحویکه مبالغ اضافی را تنها وقتی درج دیوان میکنند که توسط حکومت تحصیل شده باشد. بقرار محاسبات سیدحسین مستوفی، عایدات سالانه از مدرک مالیات املاک، گمرکات، غصب و ضبط جای دادهای افراد و دیگر مدارک (عوارض) غیر عادلانه بالغ بر (۲۷۱ تا ۲۴۳۱) میلیون روپیه میباشد، در حالی که دیوان بیربل این رقم را (۲۳۸ تا ۲۵۹) میلیون روپیه نشان میدهد. (۱۱) موهن لال بعد از نمایش یک جدول از انواع عواید و نواحی مختلف، مینویسد: "باید بخاطر سپرد که مبلغ متذکره فوق در عایدات دولت که قبلاً گزارش یافته بود و مبلغ مجموعی (۳۳۲ تا ۲۵۰۹) روپیه تقریباً معادل (۲۶۲ تا ۲۹۴) میلیون کمپنی یا تقریباً ۲۶۴ تا ۲۶۶ پوند استرلینگ میباشد. تمام محاسبات دولتی و تجارتهای به روپیه خام تحصیل و پرداخت میشدند که هر روپیه ارزش ده شاهی را دارد. شاهی سکه مروج نیست اما در محاسبات رسمی استعمال میشود. (۱۲)

### جهاد سید احمد بریلوی بخاطر استرداد پشاور:

در نیمه دهه ۱۸۲۰ اولین جنبش مذهبی شبه نظامی وهابی در میان مسلمانان سرحد شمال غربی شبه قاره هند برضد سیکها توسط «سید احمد بریلوی» (۱۷۷۶-۱۸۳۱) آغاز شد. قصد او این بود که قبل از شروع جنگ با انگلیسها، پایگاهی در مرزهای شمال غربی در میان پشتونها ایجاد کند. بنابراین بریلوی بعد از بازگشت از عربستان سعودی سفری در سال ۱۸۲۶ به قندهار و کابل نمود و سرداران قندهار و کابل را به جهاد برضد سیکها دعوت کرد، اما جواب مساعدی از ایشان در نیافت و خود به تبلیغ جهاد میان قبایل سرحدی پرداخت. او حزبی بنام "جماعت" بنیاد کرد که هدف آن تبلیغ در میان مردم بود. این تبلیغات مردم را به قیام مسلحانه دعوت میکرد. دعوت به جهاد برای اولین بار با کنار گذاشتن رؤسای قبایل مستقیماً از سوی ملت اعلام گردید. قیام مسلحانه در سال ۱۸۲۷ علیه رنجیت سنگ رهبر سیکها صورت گرفت، مگر نبرد با سیکها به دلیل خیانت برخی از خوانین محلی شکست خورد. بریلوی پس از نبردهای متعدد باری موفق گردید پشاور را از چنگ سیکها خارج سازد، مگر بر اثر سوقیات مجدد رنجیت سینگ در سال ۱۸۳۱ توسط سیکها کشته شد. (۱۳)

بقول غبار، بریلوی در ۱۸۲۲ به سفر حج رفت و چهار سال بعد به دهلی برگشت و سپس برای جلب مردم به میان قبایل یوسفزائی رفت. در سال ۱۸۲۷ بریلوی، توانست شورشی را در میان قبایل بنگش و سوات و تیرا، برضد حاکمیت رنجیت سینگ برآورد، ولی این شورش از جانب قوتهای رنجیت سینگ سرکوب گردید. بریلوی به "پنجتار" عقب نشست و سپاه سیک میزان مالیات مردم پشاور را افزایش داده به لاهور برگشتند. در سال ۱۸۲۹ بریلوی به اتفاق مردم یوسفزائی و خلیل و مومند در اشنغر بالای سردار سعید محمدخان حمله کرد که منجر به شکست سردار و مرگ برادرش سردار یار محمدخان شد. متعاقباً بریلوی بر پشاور حمله نمود و سردار سلطان محمدخان را منهزم و پشاور را از چنگ سیکها خارج ساخت و دوباره به سردار سلطان محمدخان واگذار شد. مگر زعیم پنجاب رنجیت سینگ با سوقیات مجدد بسرکردگی پسرش شیر سینگ، در سال ۱۸۳۰ تلفات عظیمی در جنگ "هزاره" بر بریلوی تحمیل نمود که تعداد این تلفات به ۶ هزار تن رسید، در نتیجه اشنغر و پشاور مجدداً بدست سیکها افتاد. (۱۴)

نبردهای بریلوی با دولت سیک بر سر پشاور چند بار دیگر تکرار شد تا آنکه بار دیگر پشاور در پایان خزان ۱۸۳۰ در دست سید احمد افتاد و مدت دوماه غازیان بر رهبری سید احمد شاه ادعای حکمرانی مستقل پشاور را میکرد تا جاییکه بنام سید احمد

شاه عادل به ضرب سکه پرداخت. مگر حکمرانی او به عنوان یک هندوستان برپشتونها سنگین تمام میشد و قبایل با وجودیکه او را در جنگ حمایت میکردند، تحمل حکومت او را بر خود یک نوع توهین میشمردند. یک علت موفقیت سیداحمد در میان قبایل، تبلیغات او برای نجات مردم از زیرسلطه سیکان کافر بود، و علت دیگر موفقیت او، دوستی و احترام زیاد سیداکبرپاچا، از خاندان "پیربابا" با وی بود که پیرخانه قبایل یوسفزی شمرده میشد. سیداکبرپاچا به سیداحمدشاه از خود ارادت و اخلاص فراوان نشان میداد و در جنگ علیه رنجیت سینگ او را حمایت میکرد. هر دو سید (پاچا) باهم دوستان بسیار صمیمی بودند و به همدیگر احترام مینمودند، شاید هر دو انسانهای خوبی بودند و یا یکی کمبودی خود را توسط دیگری تکمیل میکردند، مگر این دوستی تا آخر نیفتد.

هنگامی که بریلوی از مردم تقاضای عشر و زکات نمود تا از آن در امور تنظیم سپاه و جنگ استفاده کند، ملکان و رؤسای قبایل که از این مدرک کدام نفع نمی بردند، زمزمه های ناراضحانه بلند کردند. و باز هنگامی سیداحمد مردم را از گرفتن طویانه و پیشکش در وقت شوهر دادن دختران خود منع نمود و گفت که گرفتن پول در عوض دختر، فروختن یک انسان در بدل پول است که کاردرستی نیست. بار دیگر صدای مخالفت و ناراضحانه قبایل علیه سیداحمدپاچا بلند شد، زیرا این کار برخلاف دود و دستور و سنن قبایل است، و از نظر قبایل گرفتن طویانه زیاد در بدل دختر و خواهر، علامه عزت دادن و قدر کردن به دخترها خواهر است، و نگرقتن و یا کم گرفتن طویانه علامه بی عزتی دختر شمرده شده برای اولیای دختر شرم و خجالت پنداشته میشود، به همین سبب در میان قبایل پشتون رسم گرفتن طویانه تا یک رسم پسندیده تلقی میشود. در اینجا بر سیداحمد بریلوی این تهمت زده شد که وی میخواهد برای مریدان هندوستانی خود راه درست کند تا دختران اپردی یا یوسفزی را مفت عروس خود بگردانند. بنابراین مردم از وی روی گردان شدند. بریلوی این بار پشاور را در بدل امتیازاتی به سردار سلطان محمدخان سپرد، و خود تصمیم گرفت از میان قبایل به منطقه هزاره برود و در آنجا چند جنگ دیگر را علیه سیکها سازماندهی کرد. بالاخره سید در نوامبر سال ۱۸۳۱ در جنگ بالاکوت کشته شد و مریدان او را سیداکبرشاه در قلعه سیتادر سوات جای داد و از حیات آنها در برابر حمله هری سینگ بر این قلعه دفاع نمود و سرانجام خود سیداکبر شاه در سال ۱۸۵۷ در سوات روز ۱۱می درگذشت. (۱۵) در سال ۱۸۳۴ رنجیت سینگ پشاور را برای دایم از پیکر افغانستان جدا و تمام سواحل دوطرف سند را به دولت پنجاب ملحق نمود و سردار سلطان محمدخان به حیث مامور از دربار رنجیت سینگ بحکومت پشاور گماشته شد، زیرا مردم تن به انقیاد مستقیم سیکها نمی دادند.

### جهاد امیر دوست محمدخان بخاطر استرداد پشاور:

در سال ۱۸۳۲ شاه شجاع به هوای بدست آوردن سلطنت کابل با رنجیت سینگ داخل مذاکره شد و با امضای موافقت نامه بی مبنی برواگذاری پشاور و محلات اطراف در ماه اگست ۱۸۳۳، حمایت رنجیت سینگ را بدست آورد و برسند حمله نمود و با فتح سند مالیات سند را از امیران سند حصول کرد و سپس بقول غبار، در راس سپاهی ۲۲ هزار نفری (ص ۵۱۶) (فرهنگ/ ۲۳۳) تعداد سپاه شاه شجاع را ۳ هزار نفر نوشته است) بر قندهار حمله کرد. سرداران قندهاری بعد از شکست در دربند کوژک به شهر عقب نشستند و به جنگ حصار می متوسل شدند و از سردار دوست محمدخان استمداد جستند. سردار جرگه بی در کابل دایر نمود و در آن از حاکم جلال آباد نواب زمانخان و حاکم پشاور سردار سلطان محمدخان نیز دعوت بعمل آورد. این دوسردار خود از اشتراک در جرگه امتناع ورزیدند و بجای خود پسران خویش را به جرگه فرستادند. سردار دوست محمدخان هم لشکر آراست و قبل از آنکه بمکم برادران قندهاری بشتابد، بر جلال آباد لشکر کشید و آن مناطق را بکابل ملحق نمود و برادر عینی خود سردار امیر محمدخان را به حکومت آنجا گماشت. و بعد به کمک سرداران قندهاری شتافت. سردار سلطان محمدخان از این اقدام امیر برجان خود ترسید و برای آنکه در برابر سردار دوست محمدخان پشتیبانی داشته باشد، به دولت سیکهای پنجاب توسل جست. سیکها به این فکر افتادند تا کابل را تسخیر کنند و برای اینکار سپاهی آماده کردند.

سردار دوست محمدخان در قندهار در ماه جولای ۱۸۳۴ شاه شجاع را شکست داد، اما دو چیز او را سخت متاثر ساخت: یکی اینکه بعد از شکستن شاه شجاع در قندهار در میان اموال و غنائم شاه شجاع نامه ای از "کلودوید" را یافت که حاکی از حمایت انگلیس از شاه شجاع بود و این امر بر تنفر او از انگلیسها افزود. و خبر دیگر این بود که رنجیت سینگ از درگیری امیر با شاه شجاع در قندهار استفاده کرده پشاور را از جنگ برادرش سلطان محمدشاهال کرده بود. از دست دادن پشاور واقعه غم انگیزی بود که امیر دوست محمد هیچگاه آنرا فراموش نکرد.

در هنگامی که سردار دوست محمدخان به کمک قندهار از کابل بیرون رفته بود، لشکر سیک تحت سرکردگی جنرال هری سینگ در ماه می ۱۸۳۴ از قلعه خیرآباد بر پشاور حمله کرد و آنرا اشغال نمود و زمام اختیار را خود بدست گرفت، سردار سلطان محمدخان و برادرش پیرمحمدخان بدون مقاومتی از پشاور فرار کردند و به جلال آباد آمدند. (۱۶) در اینجا آنها به این تصور که ممکن است دوست محمدخان در قندهار شکست بخورد، در انتظار فرصت نشستند تا با یک حمله بر کابل حمله کنند و آنرا به تصرف گیرند، اما وقتی سردار دوست محمدخان فاتحانه بکابل بازگشت، سلطان محمدخان

هم بکابل برای تهنیت گفتن آمد. شهرت فتح قندهار توسط سردار دوست محمدخان در مملکت طنین انداخت و افکار عمومی را متوجه او نمود.

سردار دوست محمدخان از این شرایط استفاده کرده در یک اجتماع بزرگ از عزم خود برای استرداد پشاور سخن زد و جهاد بر ضد سیکهای کافر را مطرح ساخت. مردم تحسین کردند و علمای مذهبی مقدم بر جهاد، قبول لقب امیر المومنی را به سردار پیشنهاد کردند. زیرا از نقطه نظر شریعت جهاد بدون حکم امیر المومنین جایز نیست و مقتول داوطلب جهاد بدون حکم امیر المومنین بهشت را نصیب نمیشود. سردار هم برای آنکه اعلان سلطنت و پادشاهی او بر برادرانش گران تمام نشود، جهاد علیه سیکها را به خاطر استرداد پشاور در سال ۱۸۳۶ به پیش کشید و برای عملی ساختن این منظور با جمعی به سواری اسب به مسجد عیدگاه شهر که در محل سیاه سنگ قرار داشت روان شد. میر حاجی پسر مرحوم میر واعظ، روحانی شهر خوشه جوی را به رسم جیغه به دستار سردار دوست محمدخان خلانید و خطبه امارت را قرائت نمود. حاضران مشتاق پول بر سر او نثار کردند و مراسم تاج پوشی بدون ترتیبات تجلیل و ضیافت و فیرتوب به کمال سادگی صورت گرفت. (۱۷)

امیر دوست محمدخان بعد از انتخابش به امارت کابل، بضررب سکه پرداخت و روی مسکوکاتش این بیت منقور گردید:

#### امیر دوست محمد بعزم جنگ و جهاد

#### کمر ببست و بز دسکه ناصرش حق باد

و بعد به جمع آوری اعانه از تجار و سرمایه داران کابل پرداخت. فقط پنجصد هزار روپیه با عاف جمع آوری شد که با این مبلغ ناچیز نمیشد سپاه مجهزی ترتیب دهد. (موهن لال، ج ۱، ص ۱۷۴) معهداً بقول فرهنگ یک دسته لشکر ۹ هزار نفری، مگر بقول غبار "سپاهی مرکب از پنجاه هزار پیاده و ده هزار سوار داوطلب" آماده کرد. (۱۸) در حالی که خود امیر در نامه ای که به شاه ایران برای جلب کمک فرستاده میگوید که "تعداد بیست هزار سوار کارماهر و ده هزار پیاده نظام و پنجاه توپ در پایتخت کابل حاضر و آماده دارم." (۱۹)

به هر حال این اردو در بهار سال ۱۸۳۶ بسوی پشاور مارش کرد و در موضع شیخان (آنطرف دره خیبر) خیمه بر افراشت. سردار سلطان محمدخان برادر امیر باده هزار مبارز باجوری جزء اردوی افغانی بود. این سوقیات هراس بزرگی در پنجاب تولید نمود و با آنکه سپاه سیک بنام مدافعه از لاهور به پشاور رسیده بود، رنجیت مصمم شد که از در مصالحه داخل شود. پس هیئتی مرکب از جنرال "هارلان" و فقیر عزیزالدین بحضور امیر دوست محمدخان گسیل نمود. هارلان موظف بود که بهر قیمتی که شده در اردوی افغانی تولید نفاق و هرج و مرج کند، پس اولتر از همه متوجه سردار سلطان محمدخان برادر امیر شد. هارلان بسهولت توانست سلطان محمدخان را (با وعده حکومت پشاور به او) قانع کرده و با ده هزار عسکرش از میدان جنگ خارج نماید. سردار سلطان محمدخان، شبانه از اردوی افغانی جدا شده به اردوی دشمن پیوست و ده هزار نیروی خود را عقب کشید. او در ازاء این خیانت از جانب رنجیت سینگ حکومت قلعه رهناس را دریافت. امیر دوست محمدخان که چنین دید، بدون کدام حمله یی میدان را ترک داد و در نهایت تائرو خاموشی به کابل برگشت. (۲۰) از دست دادن پشاور واقعه غم انگیزی بود که امیر دوست محمد هیچگاه آنرا فراموش نکرد. امیر نامه ای به ویسرای هند، لارڈ اوکلیند که تازه مقرر شده بود فرستاد و او را به وظیفه جدیدش تبریک گفت و مداخله او را در رفع مناقشه حکومت خود با رنجیت سینگ بر سر استرداد پشاور یادآور شد.

#### نامه امیر دوست محمدخان عنوانی لارڈ اوکلیند:

«چنانچه از مدت درازی باینطرف از طریق رشته های دوستی مؤدت با حکومت برتانیه ملحق بوده ام، خبر رسیدن عالیجناب شما، فرصت میمونی برای اشغال کرسی حکومت و انتتشار تدبیر و فراست بالای کشور هندوستان بشمار میرود و موجبات خوشی و مسرت بی نهایت ما را فراهم آورده و قلمرو توقعات من که قبلاً در اثر وزش بادهای سرد زمستان یخبندان شده بود، با پیام مسرت بار مواصلت عالی جناب شما به گلستان بهشت مبدل شد.

به عالیجناب شما مبرهن است که اتکاء به اصول شفقت و کرامت بشری خاصه دولت برتانیه میباشد، من و کشورم نیز خود را بسیار صادقانه و مجدانه متعهد به این اصول می شماریم و نامه هایی که من از دولت انگلیس دریافت نموده ام همگی عین احساسات دوستانه و لطف و مودت و بیانگر این واقعیت بوده که در موقع ضرورت مکلفیت های دوستانه ایفا خواهد شد. واقعات اخیر این منطقه در رابطه با عملیات سکه های سرتنبه و گمراه و تخطی آنها از قرارداد و تعهدات، به عالیجناب شما خوبتر معلوم است. هر چه عالیجناب شما در مورد حل و فصل قضایای این کشور صواب میدانید لطفاً نظر تان را بمن بنویسید تا آن راسر مشق اجراءات خود قرار بدهیم.» (۲۱) لارڈ اوکلیند در پاسخ نامه خود امیر را به امضای یک قرارداد تجارتي فراخواند. و نوشت:

پاسخ لارڈ اوکلیند (Lord Auckland):

« بعد القاب، نامه دوستانه شمارا که از طریق سرکلودید ارسال کرده بودید، بامسرت دریافت نمودم و از فرصت مساعدیکه متصل اشغال کرسی حکومت هندوستان بر ایم میسرگردید کمال مسرت دارم تا بهترین تمنیات و احترامات خود را برایتان تقدیم نمایم.

آروزی من اینست که افغانها یک ملت واحد و مرفه باشند و در حال صلح و با تمام همسایگان خود قرار داشته، از طریق مناسبات مضاعف تجارتی از همه مزایا و منافع که سایر دولت ها بهره مند میباشند، برخوردار گردند... احتمال دارد که من بزودی هیئتی بدربار شما مقرر نمایم تا در مورد مسایل تجارتی باشما مذاکره نمایند و هدف این مذاکرات تامین منافع مشترک هر دو جناح میباشد. با تأثر عمیق مطلع گردیدم که بین شما و مهاراجه رنجیت سینگ اختلافاتی ظهور کرده است. دوست من، بشما بهتر معلوم است که مداخله در امور کشورهای مستقل عادت دولت بریتانیا نمیباشد، و مسلماً من بطور آنی درک نمیتوانم که مداخله حکومت من چطور میتواند بمفاد شما تمام شود. معهداً مسرور خواهم شد اگر از جانب شما بشنوم که چه فکر میکنید از چه طریقی بشما کمک کرده میتوانم. در عین زمان فقط میتوانم امیدوار باشم خود شما بتوانید طریقه ای را برای رسیدن به تفاهم با سیکها انکشاف دهید. اینکار نه تنها به نفع خودتان بلکه بنفع تمام کشورهای منطقه خواهد بود که دولت همسایه مناسبات دوستانه و توافق باهمی را حفظ نمایند. التجا دارم تمنیات دوستانه مرا بپذیرید. امضاء اولکلیند. ۲۲ اگست ۱۸۳۶» (۲۲)

موهن لال جاسوس انگلیس که صفت منشی الکراندر برنس را داشت، مینویسد: «امیر دوست محمدخان تصور میکرد، کلید دروازه هندوستان را بدست دارد که اگر سروکله یک رقیب دیگر پیدا شود، دولت انگلیس این کلید را به قیمت گزاف خواهد خرید. با چنین هدف و تصویری امیر تصمیم گرفت خودش را به حکومت هندوستان، فارس و روسیه معرفی نماید. و این درحالی بود که برادر مهترش سلطان محمدخان حکمران پشاور حیات داشت و مناطق کوهات و اشغور مربوط ایالت پشاور به موافقت سالطان محمدخان به تصرف رنجیت سنگ درآمده بود. در چنین وضعی که هر دو رقیب او، سلطان محمدخان و رنجیت سنگ از امیر دوست محمدخان نفرت و هراس داشتند، او بفکر فتح و تصرف پشاور افتاد. آنگاه امیر نمایندگان و پیامهایی به حکومت هند برتانوی، فارس و روسیه فرستاد و از هر یک تقاضا نمود تا در استرداد پشاور از حکمران پنجاب مداخله و کمک نمایند و بهر یک از سه حکومت مذکور وعده داد که در برابر این همکاری هرگاه در آینده بکمک و خدمات او ضرورت احساس شود، مضایقه نخواهد کرد.» (۲۳)

در سال ۱۸۳۷ میلادی هری سینگ، سپاهسالار سیک، به امیر دوست محمدخان اخطار داد که جلال اباد را به رنجیت واگذارد، در غیر آن او را از کابل، بیرون خواهد کرد. این گستاخی سیکها سبب شد تا امیر یک بار دیگر در سال ۱۸۳۷ قشونی برای استرداد پشاور تحت ریاست نواب جبارخان برادر خود و همراهی سردار افضل خان و سردار اکبرخان و سردار شمس الدین خان برادرزاده امیر به سوی پشاور سوق کند که در نتیجه سپاهسالار سیک هری سینگ کشته شد و اردوی سیک از جمرود به پشاور عقب کشید و افغانها پیروز به کابل برگشتند (می ۱۸۳۷). (۲۴)

در هنگامی که سپاه امیر دوست محمد خان از جنگ با سیک ها در دره خیبر مظفرانه بر گشته بود، سیکها یک لشکر پنجاه هزار نفره برای جنگ با امیر به قصد انتقام کشی از قتل سردار لشکر خود هری سینگ بدست سپاه افغانی، از لاهور به پشاور فرستادند. (۲۵)

باقی دارد